

از دار تا بهار

مجموعه شعر

پرتو نوری علا

نشر الکترونیک سایت اثر

آوریل ۲۰۱۲

شماره‌ی انتشار: ۲۸

www.asar.name

از دار تا بهار

مجموعه شعر

پرتو نوری علا

فهرست

7	پنج سبز
12	ماه
13	فراموشت نمی کنم
16	حادثه
17	از دار تا بهار
19	ثبت می کنم
25	محبوب گمشده ام
28	آزادی
29	شقایق ها
31	چمدان
33	نشانی
35	فردا
37	با زبان تو
39	هیس هیس نجابت
43	دستت را به من بده
44	سبز موج ها
45	یأجوج و مأجوج
46	دیوار
47	حافظه
49	ترس
50	پوزخند
51	گمشده
53	بهارانه
57	چهارشنبه
59	فهرست آثار منتشر شده

پنج سبز

1

هانشور خورده گونه هام از خراش،
از خط چشم و ریمل
در اشکِ گاز.
پرتاب می کنم هر چه سنگ و آجر
بر سرِ حرّامی ی اسلحه پوش.

زیر گلویم لوله می شود
گلوله
گره کور، روسری،
می درانم اش با چنگ
با ناخن های سبز شکسته.

در سکوتِ آینه
لبم به خنده می گشاید؛
برجسته تر می شود
هاشور گونه ها
زار می زخم،
چر می دهم روپوش خاکی را
بر تنم
تکمه هاش، ساچمه؛
رگبارِ سرب
می شکند سکوتِ آینه را؛
از پیکرم
تنها سینه بند و شلوارِ جین، بازمانده،
مابقی همه زخمی است
در آینه.

عکس ها ردیف می شوند
بر صفحه کامپیوتر؛
آشنای جوانی،
آن سوی آب ها.
دست می کشم بر گلبرگ ها
صورت های جوان
پیکر های بی جان.

ربوده می شوم
ریپ می شوم
پهلویم می شکافد
به نیش چاقویی
سنگینی می کند گلوله بر قلبم
می سوزم، می سوزم ... سوختم؛
"می سوزم روزی هزار بار."

نام ها پَر می کِشند؛
می پاشد خاکسترِ پَر
بَر گل ها.

برای زنده نمردن
بهانه می تراشم،
می تراشم مداد
برای کاغذِ سفید؛
سیاه نمی شود اما کاغذ
کبوتر می شود.

کبوترِ شکسته بال
بهانه ی گریستن.

مترسانم!

مگو گزلیکی شود پُر گزند

پا بیرون گذاشتن از...

که پاره پاره کنم گلیم،

تا پایم را پس نکشد

از فراسوی خود رفتن.

لبریزِ شعر

صاعقه می شوم

تا گُر بگیرد تلاقی ی کلمه و ابر

و گفته شود این همه شعرِ نگفته

و شعر شود، باران،

زنده کند نام خفته گان.

شهریور - 1388 سپتامبر 2009

ماه

هر شب ماه
بیش از شبِ پیش می بیند
که باد،
تافته های سبزِ صدا را
بر بام ها می تکاند
و تار عنکوبتِ غارها را
از سرشانه های ما.

فراموشت نمی کنم

برای فرزاد کمانگر و همه جانباختگان راه آزادی

فراموشت نمی کنم
حتی اگر سنگریزه ای باشی
در حافظه کوهی
یا ستاره ای کمسوی
در ظلمات.

فراموشت نمی کنم
مبادا نامت کمرنگ
و ظلمی که بر تو رفته، گم شود.

نه!

تا بهاری که با ما قسمت کردی

به بار بنشیند

فراموشت نمی کنم.

شاگردانت، سرگردان

در دل کوه پایه ها

به سقفِ آبی ی کلاسِ درس وُ

حصیرِ زیر پایت

گواهی می دهند؛

به جغرافیای ایران

که تکه تکه هایش را

با مداد رنگی های اهدائی ات

به شکلی از غرور

به هم پیوند داده اند.

تو نیز فراموشم مکن!

که مابقی ی راه
زیر بارشِ نقره ای ستارگان،
پرواز سنگریزه را
انتظار می کشد.

1389

حادثه

حادثه همیشه خبر می کند؛

وقتی در،

بر پاشنه ی همیشه نمی چرخد

وقتی حواس،

کار می کند

و رنج و ترس

پاک کن ها را کنار می گذارند

حادثه،

خبر کرده است.

از دار تا بهار

برای احسان فتاحیان و به یاد همه جانباختگان راه آزادی

در بهارِ عکس‌ها،
روی پنجه‌ی پا هم بایستم
نمی‌توانم حتی‌شانه‌هایت را لمس کنم
چه رسد به زمزمه در گوش‌ات
که تکرارِ دلنوازِ نام توست.

تابستانِ گذشت،
لباس‌هایت لاجورد خورده
بر طنابِ رخت
خبر از نم باران می‌دهد؛

بارشِ پاییزِ امسال
اما شور است
مثل اشک های من
در غیبتِ طولانی ی تو.

پاییزِ بُردبار هم
با خیال سبزِ جوانت
سپری خواهد شد
اما برف سردِ زمستان
بی ملاحظه ی تأویل ها
جز به توازنِ کفه های داد، نمی اندیشد.

در ارتفاعِ قضاوت ها
از دار تا بهار، تکثیر می شوی
و چه شوخ به آمیختگی ی فصول، لبخند می زنی.

پنج آذر 88 برابر با 26 نوامبر 2009

ثبت می کنم

همدلی و همزبانی با مادران عزادار ایران

دراز دحامِ خاکستری ی اتاقی شوم،
میان این همه عکس،
تن بی جان،
به جستجوی تو دیوانه وار می گردم؛
ای که شب و روز
در پی ات بودم
کاش این جا پیدایت نکنم
کاش مثل همیشه
دست به سرَم می کردند.

در عکسی مات،
دستی تکان می خورد،
رنگ می گیرد
هاله چرکمردِ چراغی کم سوی
و چشمی خیره مانده به من
پلک می زند.

صورتی شکفته در مسیرِ صبح
زانوانم را می لرزاند؛
شیون ناگفته هایم بر دیوارها می پاشد؛
آه... این فرزند من است
که دهانِ گشوده به لبخندش
هنوز بوی شیر می دهد.

آی ... دلبندم
دست هایت،
پناه شاپرک ها بود و آزادی،
و حربه ات، فقط کلمه.

بی باک و بی نوبت
سینه سپر کردی
و آن که هلاکت کرد
کمتر از حیوانی موذی بود
خزیده در پَسَله ای
با خنجری در مُشت.

دلبندم! کی غافل ماندم من
که گلوله ای از کمین گاه
سرخ گلی ابدی در قلبت کاشت؟
من که بیدار - خواب،
تا نیمه های شب،
بر بالین ات می نشستم
مبادا نیش حشره ای
یا صدای زنجره ای
خوابِ آرامت را بیآشوبد؛
کجا گمانم بود "نازکارای تنت"
به سوزشِ دردی چنین خو کند.

نه، گریه نمی کنم
به دنبالت سر به کوچه نمی گذارم
نزدیک تر از نَفَس، به توأم .

لمحه ای سر بر دامنم بگذار
که بوی شانه های زخمی ی تو را دارد
سر بر دامنم بگذار تا با خُنکای دستانم
پیشانی ی بلندِ تبادرت را
نوازش کنم
و پیکر خونین ات را
با اشکِ مادران سوگوار.
می دانم، خاکِ خوب
گل های سرخ
و گیاهان سبز می زاید؛
آنگونه که من
آبستنِ تو بودم.

ای پیکرهای بی جانِ معصوم!
به بسترِ خالی تان سوگند
دادِ شما را می ستانیم؛

ما، مادران عزادار،
مادران صلح،
مادران خاوران
مادران پارک لاله
که غروب هر شنبه،
بی اعتنا به چشم پُرهراسِ مفتشان
در پارک های شهر،
در سکوت،
با سفره خورشید
به دیدارتان می آییم.

برخیزید!
به پیشبازتان آمده اند

عاشق ترین دختران و پسرانِ تموز*

دست در دست هم،

در حلقه ی هزاران ستاره

با برگی سبز وُ

نیلوفری کبود.

برخیزید! ای که نامتان پژواک اسطوره

و کمانِ رنگینِ راه تان

ثبت است بر مدارِ آزادی

جولای 1388 – 2009

تموز به معنای گرمای شدید تابستان و همچنین یکی از اساطیر آشوری است که مظهر باروری و سبزی‌نگی است. تموز دل به ایشتر خدای باران یا همان آناهیتای ایرانی، خدای آب می‌بندد و هر سال در گرمای شدید تابستان از شدت و خشونت عشق ایشتر میمیرد. ایشتر که عاشق اوست به دنبال تموز به دنیای زیرین، دنیای مردگان می‌رود و در هر بهار او را دوباره زنده می‌کند.

محبوبِ گمشده ام

سراغِ محبوبِ گمشده ام را
از بادهای سرگردان گرفتم؛
زمزمه کردند: "آوازهای بند*ش را

در زاری ی نی زارها
سلول های تاریک و نمور را دیدم
و ردّ تازیانه ها را
در شرمِ آبگینه های زلال.

سراغِ محبوبِ گمشده ام را
از قفلِ کوه ها گرفتم؛
به حسرت نشانم دادند
جاده های منتهی به گورستان را.

نامش را در چارگوشه جهان خواندم؛
ستاره رخشانی
آن سوی کهکشان ها علامت خورد
و صدها گیاه الوان،
در جامه ی تهی از پیکرش سبز شد.

تا شفای جنونِ جلاّدان
و برچیدنِ پُلِ سراب،
هر سپیده دم
با شبنمِ گیاهانِ سبز
جلا می دهم
آوازهای محبوبِ گمشده ام را

و کمرنگ می کنم
اندوه و خشم ام را
در پلک های باز
و دست های کار
که نشاء می کند دانه زندگانی را
در شوره زار مرگ.

* "آوازهای بند"، نام مجموعه شعری از زنده یاد سعید سلطانیپور

آبان 1388

آزادی

تملک، سنگ را می ستاید
آزادی، پرواز را.

لحظه ای توقف،
خیالِ پرنده را پاره کرد
و زوایای تیزِ غیبت ات
نرمی ی خواب ها را.

خوشبخت، تقویمی که روزان اش
همه، سالروزِ آمدن توست
و هوشمند، پرنده ای که هم بالِ تو
اسارت را نشانه می گیرد.

لس آنجلس، 12/03/2009

شقایق ها

به خیابان خالی قدم گذاشتی؛

کوچه خاکی

به شوق دیدارت طی شد

و پله سائیده و شکسته

دو تا یکی،

زیر پاهای جوانت لرزید.

با دلهره به پیشبازت دویدم،

به میانه راه نرسیده

بوی غذای سوخته

به خانه برَم گرداند.

جا خوش کرده در قاب عکس،
به حواس پرتی ی من وُ
آشپزخانه دود گرفته
لبخند می زدی.

دلتننگِ بی خبری ات
به سرخی ی شقایق ها سپرده ام
فردا با من به سردخانه بیایند؛
باید دهان پر خون شان را
گواه بگیرم.

06-18-2010

چمدان

چمدانِ زخمی ات را گشودی
تا سوغاتی ها را
به رُخم بکشی؛
ته چمدان، خونی بود.

خندیدی و گفتی:
- "خوب قِیِرِ در رفتم."
و هق هق خاموشت
در نفیرِ تیرها
گوشم را آزد.

دهان پُر خون ات
به سمت باد شرعی چرخید
و پاهای شلاق خورده ات
در جورابی نخ نما پنهان بود
وقتی پچیچه کردی:
- "چه کیفی دارد
قدم زدن کنار دریا."

به آغوش ات کشیدم
نپرسیدم چرا.....
تن ات،
بوی تمام شکنجه های عالم را
می داد.

06-18-2010

نشانی

شب های خالی ی تقویم
پُر می شوند از نام ها و حادثه ها،
و دفتر شعرم،
از رطوبت اندوه
وَرَم کرده است.

چشم هایم
میخکوب تاریکی است؛
مهتاب است این
که به اتاقم می تابد
یا گردد کافور که بر مُردگانم می پاشند؟

با این همه ستاره ی خاموش وُ

آرزوهای کوچک پیر شده

دیگر نه لطیفه های زیرکانه

دردی دوا می کند

و نه فراموشی،

که پماد بی خاصیتی است

خشکیده بر زخم خیابان ها.

10/14/10

فردا

تا آماده کنم فردا را
فرومی آیم از خیالِ برج و بارو،
یک پله در میان، دوتا یکی.
درنیفتم به تورِ سراب
به زمین نخورم با سر
سر نخورد به سنگ.

نه، هر تورِ الوانی
صیدی نخواهد داشت؛
اسکله ها پُراند
از جیغِ مرغان دریایی
تا پاره پاره شوند تورها

و هیچ صیادی را
صیدی نباشد.

اصلن فردا را تو آماده کن

اما مثل همیشه

دو قدم، عقب نمان!

دست، دست کنی از دستت رفته.

عقل ات را پای فردات بریز؛

اینُ الوقت هایی آماده تور شدن اند

فقط دست به آن ها نزن

سنگ می شوی!

06-18-2010

با زبان تو...

تا ظلم رفته دیگر به یادم نیاید
به کشفِ زبانی نو
در تو، می‌نگرم.

به جستجوی گرمایی ازلی
در شیارهای زمین
بر تو دست می‌سایم

و با زبانِ تو
گردباد را وامی‌دارم
تا رَدِّ ایام را بیوشاند
و باران را
تا فراخسالی برویاند.

با زبانِ تو
معناهای پوک را
به باد می‌سپارم
و از میان مفاهیمِ شکافته
تک سیلاب‌های کوتاهِ من و تو را
تا بلندای کوه فریاد می‌زنم.

تا ظلمِ رفته دیگر نیاید
دل‌سپرده به آفتابی داغ
شبنم را
همین جا
بیتوته می‌کنم.

فوریه 2008 میلادی

هیسِ هیسِ نجابت

پرتابِ نقل و سکه و پولک،
سنجی که به هم می‌کوبند
و دَفی که در هوا می‌گردد دست به دست.
گفتم - : صدای پرتابِ سنگ می‌آید.
گفتند - : نوای مبارک باد است این.

تلنگرِ سنگریزه
بر کاسه تار و سه تار
و هیسِ هیسِ نجابت،
در کاسه سر.
سنگ و غبار، ارمغانم
و سرِ شکسته پیچیده در تور.

خواستم بگویم..... - :
گفتند - : مبارک است پرتاب این وصلت .
و خواندند - : گله گی هات به سَرَم
واسه ی عروسی پسرَم.

گلایه از که کنم؟
آنجا که مهربانی
پنداری بیش نبود
پوزخند را بر پوزه هاشان ندیدم
و در وَهمِ تور و پولک و پودر
حاشا کردم
سقوطِ سنگِ اول را.

در جدالِ طناب و گلو
دست و پا می زدم آن بالا
و بر تماشاگرانم
غسل واجب می شد.

وقتی پروازِ پرنده را
به خاک می دوزد
پرتابِ سنگ و آجر،
وقتی طناب
با گلو پیوند می خورد
دیگر چه فرقی می کند
چه عروسی، عزا
چه عزای عروسی.

بهشت، ارزانی جلاانم؛
بگذار هی به دورِ خود بچرخند و بگویند:
- گرگم و گله می برم.

و ندانند چه طور
ناخن هایم را سوهان می زنم
به قصدِ چشم هاشان
تا خوبتر ببینند
بوسه‌ی عاشقانه‌ای که از یار گرفته‌ام.

به عروسی ام بیا!
رودخانه هرگز نمی ایستد؛
بر نمی گردد آبی که
در آن تن شسته ام.

در شبِ صعودِ گیسویم
بوسه عاشقانه یار
حتی سیاهی ی قبر را
روشن کرده است.

ژانویه 2008 میلادی

دستت را به من بده

دستت را به من بده!
تا از پلی که هنوز برجاست
عبورت دهم.
خرده سنگ ها را بپا!
زیر پایت را یکهو خالی می کنند.

تا خورشید، بندی ی شب نشده
و ماه، تسلیم آغوش گرگ؛
دستت را به من بده
قول می دهم دیگر تنهایت نگذارم.

06-18 /2010

سبزموج ها

دل، می شکافد این همه مویه؛
کج می شود چادر و عبا
مُعوج، رشته تسبیح و زنجیر.

تا سبزموج ها
کلیدی باشند بر درهای آهنین و
زبان های قفل شده،
قطره شبنمی آبشار می شود
بر لبان تشنه ام
و برگی سبز، مرهمی
بر حروفِ تاول زده دستانم.

يَاجُوجُ وَ مَاجُوجُ

با صورتی تَرَك برداشته
پستان هایی خالی از شیر
و آلت پسر بچه ای
سُم بر زمین می کوبد و
دُم می جنباند.

يَاجُوجُ وَ مَاجُوجُ ها
مگر نمی دانند
یخ ها دارند آب می شوند
و از عمرِ سفینه ی تاریک شان
چیزی بیش نمانده است؟

30مهر 22-1388 اکتبر 2009

دیوار

چند بار این دیوارِ راست را
تا نیمه بالا رفته باشم خوب است؟
روی اش آفتابِ داغ نشسته
و پشت اش حادثه ای.

تا نفسی بگیرم
مورچه ی سرخ بالرداری
راهم را می بندد؛
راه من اما بستنی نیست
که بلغزد و فروریزد،
در مسیری دیگر
جای پایم سبز می شود .

حافظه

دریچه ی گل گرفته
خواب آفتاب می بیند.

به حافظه، تلنگری بزن!
اما مواظب باش
دستچین نکند خاطره ها را.
از مهارت های اوست
تفسیر دلخواهی گذشته و
صافکاری آینده.

در گردشِ همیشگی این همه سیاره
بگذار یکبار هم شده
رؤیای آفتاب، آفتابی شود.

ترس

دیگر از چه بترسم؟
ظلم رفته بر جوانم را
در بی دادِ جهل دیدم
و یقینِ درد را تا بُنِ استخوانِ هایم.

وقتی همپایانِ شقاوت،
خوف کرده و خمیده
در تاریکی به هم سلام می گویند
دیگر از چه بترسم
با خورشیدی که بی دریغ
با من است.

پوزخند

اشک هایم بوی نا گرفته؛
پس تا پوزخندم را خدا ببیند
سرم را بالا می گیرم.

مقابلم، حسنک وزیر، بر دار
اصرار می کند:
- " به زمین جهل هم بخند!"

گمشده

در جستجوی گمشده ام
خواب را به آب می شویم
خارپشته ی کینه را
به آتش.

و گوش می سپارم
به آواز زجره ای
که در تن خشک این درخت می خواند.

تا بازش بستانم

با چشم عقاب و

پای جنگلی ام

پستان های پُر شیرم را

به زمین می بخشم؛

به همین تکه جا
که سبز دانه ای کوچک
گل های سرخ
سپید، زرد
آبی، بنفش....
پراکنده است
و نسیم سروی،
طعم شیرینِ بالِ زنبوران را.

25 مهر 18-1388 اکتبر

بهارانه

تقدیم به سیمین بهبهانی و چشم هایش

سیمین بهبهانی در مصاحبه ای تلویزیونی گفت :
"دیگر قادر به دیدن نیستم، چشم‌هایم فقط دکوراند"

چشم هایت

سیرابِ شبنم

از آغوش شب، به درمی آیند

و نگاهت

- تُرد و تازه -

پخش می شود در گستره افق

که هنوز

هِلال ماه را در خود دارد.

به قطره بارانی
جوانه می زند درخت
و ساقه شکسته عشق
در نگاه بی تاب تو
سبز می شود؛
نهانخانه چشم ات
رازِ تداومِ هستی را می داند.

فواصلِ مکدر
و سنگ های تیزِ کُشنده
از برابر دیدگانت
می گریزند
زیرا سروده هات
- منتشر در باد -
سرشتِ دریا را
کامل کرده است.

گوهرانِ شبتاب اند چشم هایت
که می افروزند
ستاره های خاموش را
تا مرغانِ گم کرده لانه
در جغرافیای سرانگشتانت
از نو خانه بسازند.

تا تیرگی،
بیداری چشم ات را نیآشوبد
پرتو نوری،
سر کشیده از لابلای ی برگ ها
بر مَقَدَم ات
بهار می پاشد؛
جهان،
تازگی آغاز کرده است.

اینک تو می آیی
شانه به شانه ی خورشید

و از پسِ پشتِ پلک ات،
زندگی را
نفس می کشی؛

خوشا آذرخش
که مُروارید نگاهت را
آذین بسته است .

بهار 2008 میلادی

چهارشنبه

چهارشنبه بزرگداشت شاملو؛
چهارشنبه عاشقانه دوست داشتن
چهارشنبه بی قراری
بی قراری ی آیدا در آینه

چهارشنبه آیدا در آینه شاملو،
در آینه

چهارشنبه شعر، شور،
شعور

چهارشنبه انبوه مردم
چهارشنبه پا برهنه ها

چهارشنبه ترسِ مأموران مسلح

از نام و یادِ شاعر

- حتی از سنگِ مزارِ او -

چهارشنبه مردم،

چهارشنبه زخمی

چهارشنبه زندان

چهارشنبه بی رنگ شدنِ تدبیرِ زورمندان

چهارشنبه تاج گل

بر سنگِ نبشته شکسته

چهارشنبه شعر،

در رثای شاعر.

چهارشنبه آینه ها،

چهارشنبه شاملو در آینه مردم.

مرداد 1387 برابر با اگوست 2008 میلادی

از این قلم منتشر شده است

- "از دار تا بهار"، مجموعه شعر، چاپ اول، انتشارات سندباد، لس آنجلس، 2011-1390
- "مانا"، روایت، چاپ اول، انتشارات سندباد، لس آنجلس، 1390-2011
- "مثل من"، مجموعه داستان، انتشارات سندباد، لس آنجلس، 1384-2005، چاپ دوم، انتشارات سندباد، 1388-2009
- "چهار رویش"، برگزیده اشعار به دو زبان فارسی و انگلیسی، چاپ اول، انتشارات سندباد، لس آنجلس 1384-2005 چاپ دوم، انتشارات سندباد، 1388-2009
- "فردای میهن"، نمایشنامه، انتشارات سندباد، لس آنجلس، 2005-1384
- "سلسله بر دست در برج اقبال"، مجموعه شعر، چاپ اول، انتشارات سندباد، لس آنجلس 1383-2005
- "هنر و آگاهی"، مجموعه مقالات و نقد ادبی، انتشارات کلبه کتاب، لس آنجلس، 1371-1992 چاپ دوم انتشارات کلبه کتاب، 1378-1997 چاپ سوم، انتشارات سندباد، 1388-2009
- "زمینم دیگر شد"، مجموعه شعر، چاپ اول، انتشارات تصویر - زمانه، لس آنجلس، 1372-1993، چاپ دوم، انتشارات سندباد، لس آنجلس 2005
- "از چشم باد"، مجموعه شعر، چاپ اول، انتشارات اندیشه، لس آنجلس، 1366-1987، چاپ دوم، انتشارات سندباد، لس آنجلس 2005
- "دو نقد"، نقد ادبی، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران، 1364
- چاپ دوم، انتشارات اندیشه، لس آنجلس 1365
- مرآت البلدان یا جغرافیای ناصری، احیای کتاب با همکاری محمدعلی سپانلو، چاپ اول، انتشارات اسفار، تهران، 1366
- "سهمی از سال ها"، مجموعه شعر، چاپ اول، انتشارات ققنوس، تهران، تاریخ چاپ -1350 تاریخ نشر 1357، چاپ دوم، انتشارات سندباد، لس آنجلس 2005
- پرتو در سال 1347 در فیلم سینمایی "آرامش در حضور دیگران" به کارگردانی ناصر تقوایی که بر اساس داستانی از دکتر غلامحسین ساعدی ساخته شده بود، در نقش ملیحه یکی از دختران

سرهنگی بازنشسته ارتش بازی کرد. این فیلم که تضاد یک جامعه سنتی و ریشه دار را در تقابل با یک جامعه مدرن بی ریشه، به نمایش گذاشته بود، از طرف ساواک به مدت پنج سال توقیف شد تا سرانجام در فستیوال ونیز فیلم منتخب سال 1972 گشت. از آن پس در ایران، این فیلم با حذف صحنه هائی به مدت بسیار محدودی در یکی دو سینمای پایتخت نمایش داده شد. با این همه این فیلم "آرامش در حضور دیگران" یکی از ماندگارترین و پرمحتوا ترین فیلم های تاریخ سینمای ایران بشمار رفته است. در این فیلم جز پرتو نوری علاء، شاعران و نویسندگان و هنرمندان دیگری از جمله ثریا قاسمی، مسعود اسدالهی، محمدعلی سپانلو و زنده یادان اکبر مشکین، منوچهر آتشی، نراقی و مهری مهرنیا نیز نقش آفرینی کرده اند.



تصویر پرتو در نمائی از فیلم سینمائی آرامش در حضور دیگران

پرتو در سالهای دانشجویی، با گروه تئاتر فردوسی دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران و گروه سعید سلطانپور در دانشکده هنرهای زیبا، در چند تئاتر شرکت داشت که همگی در دوران تمرین یا در شب نمایش توقیف شدند. او نوری علاء در کنار فعالیت های ادبی و هنری خود، در زمینه جنبش زنان کار کرده و در حال حاضر یکی از اعضاء فعال گروه حامیان مادران پارک لاله (عزادار ایران)، در لس آنجلس، منطقه ولی، است.

Publications

From Gallows to Meadows, A collection of poems in Farsi, 1st edition, Sinbad Publications, Los Angeles, 2011

Maanaa, A narration, 1st edition, Sinbad Publications, Los Angeles, 2011

Four Springs, Selected poems in Farsi and English, 2nd edition, Sinbad Publications, Los Angeles, 2007

Art & Awareness, A collection of literary reviews, 3rd edition, Sinbad Publications, Los Angeles, 2006

With Chained Hands in the House of Fortune, A collection of poems, Sinbad Publications, Los Angeles, 2004

Mihan's Future, A play, 2nd edition, Los Angeles, Sinbad Publications, 2009

Like Me, A collection of short stories, Los Angeles, Pars publications, 2003

My Earth Altered, A collection of poems, Tassvir-Zamaneh Publications, Los Angeles, 1993

Two Critics, A literary review, Aghah publications, Iran-Tehran 1987

From the Eyes of the Wind, a collection of poems, Andisheh publications, Los Angeles, 1987

A Share of the Years, A collection of poems, Qoqnoos Publications, Iran- Tehran, 1978

From Gallows to Meadows

A Collection of Poems by:

Partow B. Nooriala

Published in the United States by:

Sinbad Publications©2011

1st Edition

Type setting: Shahrzad

Print: Metro Digital

(714) 545-8400



Sinbad Publications

12157 Moorpark St. Unit #206

Studio City, CA 91604

(818) 985-2596

partowbnooriala@gmail.com

<http://www.noorialapartow.blogspot.com>

<http://www.parklaleh.blogspot.com>

All rights reserved for Author & Translator

From Gallows To Meadows

**A Collection of Poems by:
Partow B. Nooriala**



Spring 2011

**Sinbad Publications
Los Angeles
2011**

